

ذیع شده حال تفکر تعائید که سبب چیست و علم چه نفسی
که برگانگاه دوست رفته ذیع شده بخلعت ذیع الله
خلع و بطراز قبول فائز گشت و شکی نیست که بسب
کلمه الله یه باین عقایم فائز شد و باین خلعت عظمی مشرف امده
برغت از ظهور و بروز و اثبات و تحقق احصاء و اشیاء و مقامات
جیع مشرط و صعلق بكلمة الله یه است و همچنین شکی نیوده
و نیست که غیب ضیع لا یدرک بذاته تکلم نمیساید چه که
مقدار از شئونات معروفة و لالات مذکوره بوده و خواهش
بود بلکه بلسان مظاهر خود تکلم میفرماید چنانچه تورات از
لسان حضرت موسی جاری شد و احکام آن زمان راحق بلسان
کلیم ذکر فرموده و همچنین سائر کتب مقدسه که برحسب
ظاهر از لسان نبیین و مرسلین ظاهر شده و متکلم و ناطق
در کل حق جل جلاله و عم نواله و عظم افتخاره و کیوشاء
بوده از آنچه ذکر شد محقق و ثابت که مقام ذیع الله
از برای اسحق مطابق انجه در کتب قبل است بقول حضرت
ابراهیم شده و همان در کور فرقان از مطلع آیات الله
و مشرق وحی ریانی در ریاره حضرت اسماعیل ظاهر و هوی
و از حضرت عبد البهاد رخطاپی است قوله العزیز مقصود
او ذیع و نریانی در کور حضرت خلیل مقام فدا بود نه مران
قصایق و خوشی این شرف است و سوق اه معانی بیحمد

و شمار دارد از جمله فراغت از نفس و هوی و جانشانی در
 سبیل هدای و انتظام از ماسوی الله و از جمله محیت و فنا
 دانه و ظهور در شجر و شعر بجمع شئون فی الحقيقة آنکه آن
 خود را فدای آتشجره نموده زیرا اگر دانه بحسب ظاهر
 متلاش نشود آتشجر و آتشاخ و آن شعرو آن ورق و آن -
 شکوفه در حیز وجود تحقق نیابد و از جمله معنی سرفراز
 این است که نقطه حقیقت بجمع شئون و آثار و احکام و افعال
 در مظاهر کلی و جزئی ظاهر و مشهود و عیان گردید یعنی
 تفسیر مستفيض از اشرافات او شوت و فلوب مستشرق از انوار
 او و این سرفراز بحسب مراتب در هر حقیقتی از حدائق مقد سه
 و کینونات علویه و مظاهر اشرافیه مشهود و واضح گردید
 کل ذیبیع هستند و کل فدائیان سبیل الهی و کل بقیانگاه
 عشق شتافتند لهذا اسماعیل و اسحق هر دو ذیبیع اند
 بلکه جمیع بندگان الهی و این مقام از مقامات است که
 از لوانم نجوم توحید است و این گذشته در مقام توحید اسماعیل
 و اسحق حکم یک وجود دارد عنوان هریک برگزینی جائز
 است و اما در تورات اسحق است و همچنین در احادیث
 حضرت رسول نیز ذکر اسحق است و ذکر اسماعیل هر دو
 وابنیت ذکر اسماعیل را نموده بحسب اصطلاح قوم چون
 درالسن و افواه اهل فرقان ذکر اسماعیل است لهذا باین

المناسب در ضمن بیان احیای الهی راهبرد با سعیل
مرسم اند با یتمقام اعز و لالت کردند .

سئل الشادق عن الذبیح من کان فقال اسمعیل لأن الله
هز و جل ذکر فسیحته فی کتابه ثم قال وبشرنامه با سخن
نبیا من الشالعین و تختلف الروایات فی الذبیح فمثما
ما ذکر بانه اسمعیل و منها ماورد بانه اسحق ولایل السی
و الاخبار متى صح طرقها و كان الذبیح اسمعیل لكن اسحق
لما ولد بعد ذلك تمنی ان يكون هو الذبیح و امرايوه بذبحه
و كان يهیئلا مر الله كمیراخه و تسليمه لینال بذلك درجة
فی الشواب فصلم الله ذلك من تلیه فسماه بین الملائكة
ذبیحا لتمنیه ذلك . کتاب من لا يحضره الفقيه

واختلف فی الذبیح فقيل هو اسحق والا ظهر من
الرواية انه اسمعیل و يعده قوله انا بن الذبیحین و قوله
بعد ایراد قصة الذبیح وبشرنامه با سحق و فی حدیث الشادق
كان الذبیح اسمعیل لكن اسحق لما ولد تمنی ان يكون -
هو الذبیح لینال درجة اسمعیل فسماه الله ذبیحا بین
الملائكة لتمنیه لذ ذلك مجمع البحرين

آنونت شاگردان گفتند ای معلم در کتاب موسی چنین
نوشته شده که عهد اسحق بسته شده یسوع آدمی گشیده
جواب داد نوشته چنین است و لکن نه موسی نوشت و نه -
یسوع بلکه اخبار ما آنکه تعبیر شد از خدای حق بگویی بشما
بداشتی که هرگاه بکار برده نظر را در سخن فرشته جبرئیل
خواهید داشت که و فهم ما را زیرا که فرشته گفت ای
ابراهیم زد ایت الله جهان بدانت که چگونه خدای
دوست بیدارد تورا ولکن چگونه جهان بدانت محبت تورا

ی خدا بدرستی واجب است بر تپکش این عمل از برای محبت
خدا ای ابراهیم جواب داد همانا اینک بندۀ خدای اماده
است که بگند آنچه را خدای میخواهد پس خدای ابراهیم
ی سخن در آمده فرمود بگیر پسر خود اول زاده خود اسماعیل
را ویرکو، بر شو تا پیش کنی اورا نقربانی پس چگونه اسحق
اول زاده میشود و حال انکه او جون تولد شد اسماعیل
هفت ساله بود پس آنوقت شاگردان گفتند خد عه فهمها
هر آینه انسکار است انجیل برنا پا

واز حضرت پهبا، الله در لوحی است فرلسه الاعز
علم کلیم تائیدات آله‌یه بود، که نفس تجلیات امره —
الله‌یه که الان نطق می‌فرماید و آن شرعاً عالمی اسمی باسی از
اسماً مذکور و در کتاب الهی بخصر نامیده شد .

واز حضرت عبدالیهاد ر خطاب با فامیرزا حسن نوشابادی
است توله العزیز صا له عزیز علیه السلام حقیقت این است
که مقصود ملت حضرت موسی بود که به جمیع بخت التصر
امیر و ذلیل شده بودند و از ارض مقدس هفتاد هزار
نفر بیانیل اسیر برده بودند این ملت صد سال مرده و مضمحل
شده بود حضرت همیز از این واقعه محزون و مکدر لهمه این
پشارت باور سید که این ملت دو باره جان گیرد چنانکه واقع
شد و اما حضرت خضر حقيقة موسی بود نه شخص دیگر

بعکم حقیقت احکامی صادر شد که عقول بشریت از ادراک
ان عاجز بود زیرا خارق العاده بود مقصوده ازین نصه ایین
است که مشاهر مقدسه الهمیه یافع مایشا^۱ وی حکم مایرد
آنچه بفرمایند بایت اذاعت نمود وابداشک و شیمه بخاطر
نیاورد که این حکم بظاهر موافق عدل و انصاف است یا
نمیست این ذهول فکری منتهی بعصیان و طغیان گرد داین
است حقیقت سا^۲ له که باین عنوان بیان شده و اما آیات
در خصوص ذوالقرنین از آیات مشابهات است تاویل
دارد معتبرضیین این حکایت را دام تزویر نمود نشو سؤال کردند
که شاید جواب مخالف آرای آنان صادر شود و این سبب
تر لزل اهل ایمان گردید لهذا قضیه ذوالقرنین بحسب ظاهر
موافق آرای سایرین نازل شدتا اعتراض نتوانند ولی در هر
کلمه رمزی مقصداز ذوالقرنین حضرت امیر بود که یقلب سیر
و سیاحت در جمیع آفاق نمود و تحری مظہر کلی گردید —
نهایت ملاحظه فرمود که نصر حنیف شرفالب تراویس
و آبی پنهان است

و توله العزیز هوالله قال الله تبارک و تعالیٰ حتی اذا
بلغ مغرب الشمس فوجد ها تغرب في عین حمّة الآية
باليها لاظر الى الملکوت الا بهم فاعلم بان في هذه
الآية العبارۃ والمرنة الملکوتیه والنفحۃ اللاهوتیه و —

الحقيقة الروحية لآيات للمبصرين وآثار للشاهدين فما نظر
 بآن ذلك العالم البصير والعارف الواقف العليم المطلع
 باسرار رب القدير المشتاق الى مشاهدة انوار الجمال
 المتبرق ساج في افاليم الوجود وسافر في مشرق الايداع
 ومغرب الاختراع وانتقام الى المشاهدة واللقاء فما رأى
 كائنا من الكائنات و موجودا من الموجودات الا طلب فيه
 شهود نور الوجود و ملاحة حلة الحقيقة الفائزة على كل موجود
 مركز سلوحات الرحمة و مطلع الا انوار الرؤاية والسر
 المستسر والرمز المكتون في الكينونة الفردانية فتوغل في
 عالم الغيب والشهود و خاض في بحار الكبرى و سداها
 عالم المخفية عن اعين اهل الانشاء حتى اهتدى الى
 شاطئي البقاء الساحل الذي خفى عن الانتظار و سرعان
 الا يصار و غاب عن عقول ادل الافكار الفجر النجم والاسم
 الا عظم والمطلع الا كرم والمغرب المنور الطالع على آفاق
 الام فوجده شمس الحقيقة الربانية والنير الاعظم الرحمة
 والهوية القدسية السبحانية ^{في كينونة} الذاتية التورانية الصمدانية
 غابت اي مخفية مستورة مكتونة جامدة لما الوجود و حرارة
 النار الونود حيث ان المظهر الرحماني والمطلع الرباني
 والمغرب الصمداني له مقامان في عالم الظهور و مرتبان
 في حيز الشهد و في العقام الاول هو فائض بما في العيات

و سلبيـل النجـات والروح السـارـى فـي حـقـا يـقـ المـوجـودـات
و هـذـا الفـيـض العـظـيم وـالـجـوـهـى العـيـزـ يـعـبـرـ بالـمـاءـ المـعـيـنـ
وـمـنـ الـمـاءـ كـلـثـئـىـ حـىـ وـفـىـ الـعـنـامـ الثـانـىـ هـوـ الـنـارـ الـمـوـقـدـةـ
فـىـ الـسـدـرـةـ الـمـبـارـكـةـ وـالـشـعـلـةـ السـاطـعـهـ فـىـ الـسـيـنـاـ الـمـقـدـسـهـ
وـلـلـمـعـنـهـ الـتـوـرـانـيـهـ فـىـ طـورـ الـبـقـعـهـ الـرـحـمـانـيـهـ كـمـ قـالـ الـكـلـمـ
عـلـيـهـ السـلـامـ اـكـثـرـاـنـىـ آـنـتـ نـارـاـ لـعـلـىـ آـتـيـكـ مـنـهاـ يـقـيسـ وـ
لـعـلـكـ مـنـهاـ تـصـلـلـوـنـ فـالـمـاـلـفـائـضـ مـنـ خـيـرـةـ الـجـوـهـىـ عـلـىـ عـالـمـ
الـجـوـهـىـ فـىـ حـيـزـ الشـهـوـهـ وـالـحـرـارـةـ الشـدـيـدـةـ الـتـىـ ظـهـرـتـ
مـنـ نـارـ الـرـقـودـ اـذـ الـجـمـعـتـاـ يـعـبـرـ اـنـ بـالـعـيـنـ الـعـيـشـةـ اـىـ
حـامـيـةـ يـحـرـارـةـ صـبـيـتـ اللـهـ الـعـزـيزـ الـوـدـ وـدـ يـاـ اـيـهـ الـنـاظـرـ الـىـ
مـلـكـوـتـ الـجـوـهـىـ فـلـنـيـنـ لـكـ مـعـنـىـ ثـانـيـاـ فـىـ الـأـيـةـ الـمـبـارـكـةـ
نـانـ ذـلـكـ الـأـعـلـمـ السـالـكـ فـىـ عـوـالـمـ الـأـيـجادـ يـتـدـمـ الـفـوـادـ الـسـائـعـ
فـىـ الـآـفـاقـ الـكـائـنـاتـ يـنـورـ الرـشـاءـ لـمـ اـشـتـدـ فـيـ الـغـرـامـ وـ
الـصـباـبـةـ وـالـاشـواـقـ الـىـ شـاهـدـةـ الـاـشـرـاقـ مـنـ نـورـ الـآـفـاقـ
نـاءـ فـىـ هـيـطاـ مـظـاـهـرـ الـكـائـنـاتـ وـنـاـمـ فـىـ سـيـاسـىـ وـصـيـاصـىـ
مـطـالـعـ الـمـوـجـودـاتـ حـتـىـ وـصـلـ اـلـىـ قـطـبـ الـرـحـىـ مـرـكـزـ دـائـرـةـ
الـجـوـهـىـ فـىـ الـفـلـكـ الـاـعـلـىـ وـ سـعـورـ كـرـةـ الـعـلـيـاـ الـكـائـرـةـ حـسـولـ
نـفـسـهاـ فـىـ فـنـاـ الـذـىـ لـاـ يـتـاـهـىـ فـاـهـتـدـىـ اـلـىـ نـورـ الـهـىـ
وـ الـكـلـمـةـ الـعـلـيـاـ وـ الـسـدـرـةـ الـمـتـهـىـ وـ الـمـسـجـدـ الـعـرـامـ وـ الـمـسـجـدـ
الـاـقصـىـ الـذـىـ يـوـرـكـ حـولـهـ فـوـجـهـ اـنـ شـمـسـ الـحـقـيقـةـ

غاریة فی مغرب عین الحیاة المحمدۃ ای عین ما الوجود
المحظوظة بحمة ای طین من عناصر الموجوده فی حيز
الخارج المشهود فذلك التور الساطع اللامع وحقيقة العقایق
والنیر الاعظم موجود فی هيكل بشری و نالب تراوی و جرم
عنصر ای متجلی پجیمی الاسما و الصفات والانوار فی
هذا المنشکة الله نور السموات والارض مثل نوره کمشکوته فیها
الصباح والعين له بیعون معنی المدنۃ منها العین جاریه
وعین باکیه و بمعنی النصر والشعاخ والسحاب والمرامر
والحقیقه والذات واما ذلک و قال المفسرون كانوا غرب
حشه فی عین دع
ویا ان حضرت عبد البهای در سفرنامه ارویه است قوله
العزیز اینجرا (بورت سعید) مجمع البحرين میگویند
یعنی جائیکه حضرت موسی و یوضع شخصی بزرگواری را ملاقات
نمودند که یفرماید و علماء من لذنا علماء موقعی که ماهی
مردی زنده شد و این معنی بدیع دارد .

صالح و ناقہ

ونیز از حضرت عبد البهای در خطایی است قوله العزیز
ناقہ صالح بر آثار مبارک اشاره است که نفس مقد مر صالح
بود و از این معانی که پستان رحمانی ان وجود مبارک است

رُزق روحانی و لین رحمانی نازل اما نقوس خبیثه آن نافه
اللهیه را پی نمودند و انکار کردند و تکذیب نمودند و -
بعذاب الیم حرمان و کفران و طغیان گرفتار شدند
بهلای است ابدی افتادند و اما آن چشمچشم حیات
اینجهان بود و من الماء کلشی حس آنقوم عنود خواستند
که زندگانی اینجهان فانی بتعامه نایاب ایشان باشد
لهذا بانکار و استکبار و اذیت و اضطهاد قیام کردند و
آن نافه الهی را پی نمودند و چون آن نافه الهی را انکار
کردند نتیجه و اثر آن حضرت از میان آنقوم خروج نمود
و غائب گردید این است که مذکور است که نتیجه نافه
و دکوه و صحراءها و ظلیب گردید و انان قوم بخسaran ابدی
افتادند و با نعدام سرمدی مبتلا گشتند محروم نابود شدند
نه شمر و اثری و نه ذکر و خبری و نه حیاتی و بقائی لاتسع
لهم صوتا ولا رکزا .

و در خطابی دیگر قوله العزیز و اما نافه الله السذکورة
فی سورة النصیح فهی عبارة عن نفسه المقدسة التي وقعت
بیت الاعداء فعقروها ای عذبوها و سلخوها بالسنن حدائق
وعاقبوا منها حتى احترق بظلمهم الفواز فدمدم
عليهم ربهم بذنبهم ای حرم عليهم العراهب الالهیه
واخذهم و تركهم فی غلائم و شقوتهم و حرمانهم وجهم

يونس و ماهی

و نیز در بیانات شفاهیه حضرت عبد البهای چون از آیه
قرآن و ذاالتون از ذهب مخاضاً فظن ان لن نقدر -
پرسیدند فرمودند ظن د فظن است ظن سو ظن حسن
و در جائی ظن یعنی یقین و علم امته یظنوں انهم
ملاقوه اما حوت مراد همان قوم است که او را بلعیدند و در
ظلمات جهل و حیوانیت و نفسانیت اتهام خدارا ذکر کرد و در
عاقیت خد ارا و را نجات داد یعنی قوم را هدایت کرد و در
تورات قصه ذوالتون با اسم یونتا است و اروپائیان این قصه
را مطلقاً منکر نبودند که یکی از حکایات دروغ است حتی
شهر نینوی را میگفتند نبوده تا سالی که در بغداد بود یسم
نژد یک موصل محلی را شکافتند آثار عتیقه غریبیه پیدا شدند
از آنجمله دو گله میش پیدا کردند که تمام مثل اصل بود و
قونسول انگلیس یک دانه زنبور طلائی پیدا کرده بود زنبور
دیگر اصلی را خشکانیده پهلوی آن گذارده کسی تمیتوانست
ابدا فرقی گذارد باز ره بین این معهدهای ترصی که بریشت زنبور
بوده دیده میشد فرنگی ها میگفتند معلم است آلات
ذره بینی سابق هم بوده است و معلم شد که نینوی دروغ

شیوه شهر بزرگی بوده ولی در قدم ایام خسفت شده بقدر
 بزرین ضرورته
 میصد ذرع

هند هند سلیمان

و نیز در بیانات شفاهیه حضرت عبدالبہا است هد هد
 شخصی بود که سلیمان بن اسدی فرستاد و با علی درجه —
 شهرت رسید مرغی ضعیف بود ولی سیر غذا شهپر
 عظیم گشت .

اصحاب کهف

و نیز در بیانات شفاهیه حضرت عبدالبہا است این
 (قصه اصحاب کهف) در ایام دیکنوس امپراطور رومان
 بعد از مسیح واقع شد دیکنوس بغض و عداوت زیادی —
 پسیح و مسیحیان داشت چنانچه در لتو ر حضرت مسیح
 خیلی اذیت مسیحیان میشد و واژه مرتبه قتل عام
 شد در فرانسه هادشاه آنملکت بسیار متعرض مسیحیان میشد
 یعنی نهایت متعرض بود خیلی کوشید که رئیشه مسیحیان
 را بگند تتوائست عاقبت متبه شد وزرا و وکلا و ابناء خود
 راجمع نمود و گفت حضرات شما میدانید که من چند روز متعرض
 مسیحیان بودم شب و روز میگوشیدم که رئیشه انها را قطع کنم

یهر وسیله تشبیث کرد و چیزی باقی نگذاشت از وسائل را
مگر آنکه جاری کرد لکن حالامی بین این علم علم مارا
بائین میاورد و رشنه هارا فقط میکند سخون نابود میشویم
پس پھر از آینکه اینعلم علم مارا سرنگون کند خوب است
زیرا آن برویم ما کشتم بستیم در حیث اند اختیم ولی روز بروز
زیاد میشوند بهتر این است این دین را فیصل کنیم
چه از برای دنیا و چه از برای آخرت اول استیحاش کردند
بعد بادله و پراهیین ثابت کرد گفت ملاحظه کنید که ملوک
رومان و ملوک شرق چقدر تعریض کردند ولی صحیح نسبه
نیست که عاتیت اینها غلبه خواهند کرد پس بهتر این —
است که مادا خل این امر ثویم فرستاد بعضی مخلصین
صحیح را طلبید امیت داد سؤال کرد که اگر کسی بخواهد
داخل دین صحیح شود چه باید بگذرد گفت یکی از متخانه
های عظیم را خالی کند اصنام را بیرون ببرند تعمیر کند
و روز یکشنبه تشریف میاورید در معبد انجا توبه میکند
تضرع و زاری میکند نماز میخواند باری یک معبد عظیمی
بیرون خالی کردند تعمیر نموده حاضر کردند و روز یکشنبه
سلطان باناج برس و لباس سلطنتی پوشیده و جمیع وزراء
و وکلا بالیاسهای رسمی داخل صعب شدند سلطان
ناج خود را اند اخوت و نماز خواند بعد بیرون امداداعلان

کرد که دین مسیحی صومی است و در خانیواده او سلطنت
بود تا ۱۱ یام بونایارت که جمهوری شد و خون انها
هم دست بظلم و تعدی گشوند و از جاده مستقیم عدالت
و راستی منحرف گشتند ازیراً جمیع خلق از ملوک تا مملوک
تورانیت آیه‌ی و روحانیت سرمه‌ی و بقای الی الایه ندر
اقبال است^{وُلَّ} این است که در امراللهی داخل شوند —
قطنهنطین در ظل حضرت صیحی داخل شد و زمان سلطنت
او طول کشید تا ظهور اسلام فران بر داد و قسم است محکمات
و مشابهات این از قبیل مشابهات است تاویل دارد
این از آن قبیل است که لا يعلم تاویلہ الا الله و الراسخون
فی الْعِلْمِ وَ ازین قبیل آیات پسیار است مثل قضیه ذوالقریبین
سلیمان یلغیس و امثالها که فامرالله است آنچه امر
پناهگاه است امرالله هم پناه عالیان است که ف انسان
اهل جهان است و شمس مراد شمر حقیقت است که
امرالله در ظل آن شمس حقیقت تشکیل و تاویل شده
و آن نقوص کسانی است که درین کهف امرالله پناه
برده اند لهذا همیشه شمس بریشان میباشد این است
که میفرماید و تری الشمی اذا طلعت تزاور عن کهفهم
ذات الیمن و اذا غرت تقرضهم ذات الشعل و هم
فی فجوة منه ذلك من آیات الله یعنی هر طرف یگردد

بر آنها ناید و می تايد و مراد از طول مت انها عظمت
 و بزرگی شئون آن ایام است که اگرچه بنظر مکث قلیل داشتند
 ولی شئون عظیمه که در خور قرون کثیره بود از مشان ظاهر
 شده مثل روز غیامت که در پنجاه هزار سال گفته شد^{*} مراد
 آن است که امور عظیمه که در خور پنجاه هزار سال است
 درین روز ظاهر شده و حیات بعد از موت هم مسلم حیات
 معنوی است و این مسأله راجع بزرگان دنیا و انسانی بوده
 بعد از مسیح ولی آنچه که حقیقت مطلب است این یک
 افسانه بوده در میان مردم در زمان حضرت رسول پیغمبر
 فرش را تحریک کردند که مسالمه اصحاب کهف را سوال ---
 تماشند بهون سوال شد حضرت فرمود مسأله خبر کم نداشت روایتی
 چهل روز و اقل روایت سه روز چون حضرت میداشتند افسانه
 است میل نداشتند جواب داده شود نه راضی میشدند که
 صریحا بفرمایند افسانه است و نه راضی بودند که چیزی
 بحقیقت گفته باشند و چون دیدند که اعداء دست پسر
 نمیدارند لهذا جواب ایشان در قالب حقیقت مادر شد
 چون بعضی مطالب در واقع افسانه است مظاهر الهی ---
 بقولاب حقیقت بیرون اوردند بیان میکنند چه اگر مسائل
 مسلمه مشهوره را انکار نمایند اغمار حمل بر بیعلمی ایشان
 بینمایند بنابراین در قولاب حقیقت بیان میشود *

و در خطابی از اتحضرت پیرزا تقیخان خیاط مرشد
زاده در طهران است قوله الکرم هوالله ای بنده الهی
در خصوص اصحاب کهف سؤال نموده بودید
که در فران مجید تعیین عدد شد است و حال آنکه واضح
و مشهود بیان شده میفرماید سیقو لون ثلائمه رابعهم کلبهم
و یعقو لون خصمه سادسهم کلبهم رجما بالغیب یعنی مانند
تیری که در تاریکی اندازی یعنی این قول صحیح نیست بعد
میفرماید و یعقو لون سیعه و هشتمهم کلبهم یعنی این رجم بغيری
نیست و صحیحش این است آنفهم در نهم جسمانی بودند
آن خواب فقلت ازین سراب است و چون آن نفوس ازین
جهان یکلی متقطع بودند و دل بیان دیگر بسته بودند
حکم نیام حاصل نموده بودند و روای حقیقی مشاهده
میگردند و آنچه در مدت مذیده از برای خلق میسر
تعیگشت در مدتی قلیله از برای اینسان حاصل میشد چون
نظر یا هل عالم مینمودی مسلکی را که سیصد و چیزی از سن
میتوانستند طی نمایند این نفومند و اما قطعی آن شخص
امیری بود که محافظ آن نفوس از تمدنیات هر شیر بود
و در خطابی دیگر است قوله العزیزان اصحاب الکهف
والرئیم عبا نازوا لفوز العظیم و آودا الی کهف رحمة

ریک الکرم رقه واعن الدنیا و استیقتوان بفتحات الله والتجارا
الی ذلک الفارملاز الایرار و ملچه، الاخبار شریعه ریک
المختار و شمس الحقيقة تقرضهم ذات الیمين و ذات
الشمال

رموز کتب زرنه شتیان

و نیز در خطابی از حضرت عبدالبهاء است نوله العزیز
سوانح اول سند ارجمند شاه گشتابی کنایه از مقام سیر
و حرکت آن بزرگوار بود آن سوار برآن اسب در میدان مکانی
و شهود جولان میداده و فرزن رفتن چهار پای اسب بشکم اشاره
بآن است که آن سند از سیر بازمانده بوده بعد حضرت
زرنه شت ترتیل آیاتی نمود که چهار دست و پای اسب
از شکم بیرون آمد یعنی آن سند سعادتمند بسیر و حرکت
امد اما چهار خواهش حضرت گشتابی از آن حضرت بزرگوار
این واضح و آشکار است که سیر در ملا اعلی بود خراب عبارت
از آن است که منسلخ از عالم جسمانی شد پر معنوی گشاد
و در عالم روحانیه سیر و سیاحت فرمود و مرهیت ثانی را
بجا ماسب عطا کرد پرده گذشته و اینده بدربد و بدیده -
کاشف حقایق اسرار گذشته و اینده کشف کرد اما زندگی
جاوید) این نهیب حضرت شاه کیخسرو شاه چنانکه

جانش زندگانی جاودت یافت نامش نیز حیات ابدیه یافت
 این است که آوارز و صیت او جهانگیر گشت والی الاید
 باقی د برقار است اما مساله جاه نظیر جاه سرمن رای است
 او هم است آن بزرگوار بچاه فروترفت ولی باعج ماه رسید
 اما روئین تنی اسفندیار اشاره از مقام بلندی است که تیر
 شمنان و تیغ بد خواهان در آن مقام تاثیر نداشد و این مقام
 با اسفندیار عنایت شد و ایام خمسه و آزادی ارواح آن روز از
 حوا من خمسه است که جانها از حوا من خمسه ظاهر ازاد -
 گردند و پسر مکون و رضو مصون بی جزءی یعنی رازی که باین
 حواس خمسه ادرانک شوند بدل بعکاشفه روحانی و دیده عقل
 ادرانک گردند اما صعود روح انسان بهجهان پر فتوح البته
 کشف عالم جسمانی را می‌نماید .

و شر خطای دیگر قوله العزیز در خصوص توقف افتاد
 مر قم نموده بودی که در کتاب زرد شبان مر قم است که
 در آخر دوره مقرر است که این توقف در سه ظهور واقع
 گردد در ظهور اول ده روز افتاد در وسط آسمان توف
 نماید در ظهور نانی بیست روز و در ظهور ثالث سی روز
 بدانکه ظهور اول دین خبر ظهور حضرت رسول است که
 شخص حقیقت در آن برج ده روز استقرار داشت و هر روز عبارت
 از یک قرن است و آن صد سال باین حساب هزار سال -

میشود و آن دور و کور صحنی بود که بعد از غروب نجم ولایت
 تا ظهر حضرت اعلیٰ هزار سال است و ظهر ثانی ظهر
 حضرت نقطه اولی روحی له الفداء است که شخص حقیقت
^{مشخصه هجری}
 در آن دور بیست سال در آن نقطه استقرار داشت بدایتش
^{بیش از هشتاد} و در دور جمال مبارک همون شخص حقیقت در
 بیح الہی که خانه نصیح است طلوع و اشراق فرمود مت
 استقرار شد و سی بود که آن نهایت مدت استقرار آن است
 که درین بیح تعلم لهذا امتداد نیست بسیار افلا هانصد هزار
 سال .

و در خطابی دیگر قوله العزیز پسر چهار گوهر چهار سو
 چهار جو چهار جایگاه چهار روز در سخن پیشینیان و نیاکان
 بسیار اختر جهان آسمان همون روز چهارم جهان جایگاه روی
 بنای هر که بزرگی بزرگی بزرگی بزرگی اهریمنی
 شود زیرا هر جانی همچون از تن جدا گردید در روز اغاز
 بجا یگاه افزایش و بگذرد واز گوهر جهان خاک در گذرد
^{از}
 روز دوم جایگاه دوم از گوهر جهان پوینده در گذرد روز
 سوم جهان جا نوران در گذرد در با مداد روز چهارم —
 جایگاه مردان چون شهر در خشنده جهان بزرگان نابود
 هر که در گذرد بجهان خداوت مهریان پیوسته گردید والا
 در نیر گی جایگاه جانوران ماند چهار جایگاه است چه

که خورشید جهان جان بر چهار جایگاه باندازه آن جایگاه
پر توبخش است .

وقوله العزیز در خصوص چهار روز ماه سوال نموده —
بوده‌ی که چگونه در کیم حضرت زردشت ممتاز گشت و بریاضت
و نیاز اختصاص یافت این ماه پارسی بقیام مر ماه قمری است
و در هر ماه روز دوم جلوه ماه است زیرا در اکثر اوقات
روز اول پنهان و این رمز آن است که ماه اسمان الهی در
بدلهیت ظهور تدارک بعد جلوه نماید و دوازده اشاره بآن
است که ماه اسمانی هر ماهی یک دوره در دوازده برج
سیر نماید و این دوره تمام ماه است همچنین ماه حقیقتی در
زمانی در دوازده برج دوازده اسیاطه دوازده حواری —
دوازده امام تجلی داشت و چهار بار دو دوازده چون جمع
گرد دیست و هشت شود و این منازل قمراست که در ظرف
یک ماه این منازل را طی نماید و همچنین منازل ماه معانی
در دیست و هشت حرف است و اما عدد دیست و یک اشاره
بعد دو واحد حضرت اعلی و حروف حی است و چون دو برآن
یافزائی اشاره بر آن است که طلوع نانوی یعنی ظهرور
مره اخرب اشراق شمس حقیقت تجلی جمال مبارک است
نموده با دو دیست و یک میشوند این چهار روز لهذا
متاز است و فرموده اند ^{باشد} بنعم روحانی و مائدہ اسمانی

پرداخت .

رمز آتش

و نیز در لوحی از حضرت بہا، الله خطاب بزرگ شیان است قوله الاعلی و چون حرارت را که مایه حکمت و صمود و سبب وصول به مقصود بود اختیار نمود لذ آتش حقیقی را بد محتوی بر افروخت و بعالی فرستاد تا آن انتشار الهیه کل را بحرارت صحبت رحمانیه بمنزل دوست یگانه کشاند و صحوه و هدایت رسانده این است سر کتاب شما که از قبل فرستاده شد و تا اکنون از دیده و دل مکون و پوشیده بود اکنون آن آتش انغاز بروشند تازه و گرمی بی اندازه همیست است این آتش بخودی خود بیعایله و دفعه روشن و بدیدار.

انشقاق قمر

و نیز از حضرت عبدالیها در مفاوضات، است قوله العزیز گویند که شق القمر کرد و فمر بر کوه مکه افتاد خیال میگشت که قمر جسم صغیری است که حضرت محمد او را دوباره یکباره براین کوه انداخت و پاره نیگر بر آنکوه این روایت محض تعصب است .

واز آنحضرت در خطایی است قوله العزیز انشقاق
 قمر را معانی متعدد داشت مخصوصاً معنی ظاهر نبوده از
 انجعله مقصود اضمحلال نفسی است که قبل از طلوع شمس
 احذیه از افق صمدیه نام مستبرراً از انوار علم و حکم
 و معارف او بودند چون نفسی که در کورسیح قبل از -
 ظهور جمال احمدی در مابین نام دعوت بسراط مستقیم
 و منهج نویم مینمودند و انوار معارف و حکمی که از مصباح
 عیسوی و مشکوّه صیحی اقتیاً س نموده بودند از الاستشان
 ظاهر و نامر بهدایت و دلا لتشان و نور حکمت و معرفتشان
 در سبیل هدایت سلوک مینمودند چون تیر اعظم و شمس
 فدم از مشرق بشرب و بطنخا ظاهر گشت این نقوس موفق
 با ایمان نشدند و از آن شمس افق توحید مستقضیی نگشته
 لذا این تجمع ساقط و قمر منشق گشت چون برآمد شمس
 آن شق القمر این است که در انجیل در علامات ظهور
 بعد میفرماید تتساقط التجمع والقمر لا یعطی نوره ابد الیمه
 اشعه ساطعه که از شمس حقیقت ظاهر گشته رونق و جلوه
 هر کوکب منیری را محو مینماید .

اُنْسَهُ اَشْتَى عَشْرَوْ تِيزِيَّسْت وَچهارْ نَفْس مَسْطُور دَرْ مَكَانِغَات يَوْحَنَا

وَنِيزْ دَرْ لَوْحِي اَزْ حَضْرَت بِهَا، اللَّهُ اَسْتَنْوَلَهُ الْاعْلَى
ازْ جَعْفَر بَرَادَر عَسْكَرِي سَئَالَ تَعْوِدَنَد کَه آیَا اَزْ بَرَادَر تَوَاَوْلَادِی
مَاتَنَدْ فَرَمَدَنَد طَفْلِی بَود وَ فَوْت شَدَ بَعْدَ کَه هِيَا كَلْ اَيْن.—
کَلْمَه رَاشْقِيَّه نَدْ تَكْذِيب تَعْوِدَنَد وَ اَوْرَا كَذَاب تَاهِيدَنَد مَلاَحظَه
کَبَت کَه ظَلْم بَچَه مَقَام بَود وَ اَفْتَرا، بَچَه رَتِيَه رَسِيد بَعْد
ذَكْر نَاحِيَه مَقْدِسَه وَ ظَهُور تَوَاقِيع بَيْان اَمَّه بَهْمَان تَفَصِيلَات
کَه اَزْ قَبْل شَنِيد، يَدْ حَقْ اَنْصَاف عَنَائِيَّت کَتَد اَمْتَال آن نَفْوس رَا
کَه نَاس بِيَچَارَه رَادَر تَيَّه ظَنُون وَ اوْهَام سَرْگُر، آن تَعْوِدَنَد
وَ اَتَب اَزْ اَعْيَ لَهْبَ کَذَاشَتَنَد، حَال مَتَهَا هَم اَيْن لَقْب
کَذَاب اَزْ بَرَادَر آن نَاطَق صَاءَق مَابَيْن آل فَرَعُون خَواهَت
بَود .

وَ اَزْ حَضْرَت عَبْدُ الْمَهَادِر خَطَابَي اَسْتَنْوَلَهُ الْعَزِيزَ دَر
عَصَر حَضْرَت اَبْرَاهِيم در حَق اَسْحَق بَرْكَت دَعَائِي وَ دَر عَصَر
مُوسَى بَوْشَع بَن نُون رَالْزَان حَضْرَت مُختَصَر مَشْح وَ تَائِي
وَ دَر ظَهُور عِيسَى دَر حَق شَعُون بَانْت الصَّخْرَه وَ عَلَى سِي
هَذَه الصَّخْرَه اَبْنَى كَيْسَتَى بَيَان مجْعَلِي وَ دَر مَطْلَوع شَمْس
مُحَمَّد دَر غَدِير خَمْ مَن کَتْ مُولَاه فَهَذَا عَلَى مُولَاه عَبَارت

مختصری *

وهم از حضرت عبدالبیهه^۱ در خطابی است قوله العزیز از غدیر خم سؤال شده بود حکایت غدیر خم این است که در حجۃ الوداع حضرت رسول^۲ در غدیر خم که منزل از منازل مابین مدینه و مکه است کمر بند حضرت امیر را گرفته و بلطف فرمودند و گفتند ایها الناس من کنت مولاہ فهذا علی مولاہ اللهم وال من والاہ و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله بعد حضرات حاضرین جمیع اذعان و تمجید نمودند حتی صریخ بخ لک یا علی لقد اصحت مولای و مولسی کل مومن و مومنه گفت ولی بعد فراموش نمودند عذر و از آن حضرت در خطاب یافا موسی و آنا کیشی باد کوبه قوله العزیز سؤال از امام دوازدهم نصوی^۳ بودید رساله مطیوعه جناب حاجی سیرزا محمد افشار را بدست آورده این مسأله له در آنجا با حدایت متعدد و دلایل عقایده و تقلیه شرح و تفصیل داده شد امام دوازدهم حضرت اعلی روحی له الفدا^۴ که خاتمه اسلاف و فاتحة الالطاف بودند در بدایت اظهار قائلیت و ذکر امامت فرمودند که من آنس شخص موعودم و جمیع شیعیان منتظر امام دوازدهم بودند یاری چون رساله جناب حاجی افشار را مطالعه فرمائید از احادیث ماثوره در آن واضح و میرهن شود که در دور سابق امام —

در آزادهم در عالم غیب امکان بود نه در عرصه شهود ولی
در این ظهور اعظم دو برابر آنان است درین دورتایع هیجده
حروف حی و ذات مقدس من حضرت اعلی که جمعا نوزده نفر
میگردند و همچنین هنچ نفس مقدس من مبارک دیگر که حال ذکر
حکمت ایشان اقتضا ننماید بعد ظاهر و اشکار شود .

ونوله المزیز از نقوص مبارکه اشخاص خمسه سొوال
نموده بود کی از آنها حضرت متصاعد الی الله حاجی
میرزا محمد تقی افغان است و چهار دیگر بعد بیان خواهد
شد و قوله الکرم طهران حضرت فاضل شیرازی علیه
بها اللہ هواللہ درخصوص امام
ثانی عشر استفسار نموده بودند این تصور از اصل در عالم
جسم وجود نداشت بلکه حضرت امام ثانی عشر در حیز
غیب بود اما در عالم جسد تحققی نداشت بلکه بعضی
از اکابر شیعیان در آن زمان محض محافظه ضعفای نام
چنین مصلحت داشتند که آنسخون موجود در حیز غیب
را چنین ذکر ننمایند و تصور شوند که در حیز جسم است
لان عالم الوجوه عالم واحد ما کان غیبا الا بکم و ما کان
مشهودا الا بکم چنین تذکری و تصوری و تدبیری نمودند
ابن حجر در صواعق یک بیتی میگویند ماؤن للسرداب
ان یکه الذی سیتمو بزر عکم انسا نافعی عقولک العقا

لأنکم تلثتم العنتا، والغيلان ناباری اگر رجوع بروایات شود
و دقت نام گرد دواضع و مشهور شود که این امام هسام
علیه السلام از اصل در حیز جسم نبوده.

و در خطاب با آن نعمت الله نراقی در همدان قوله
العزیز و اما الا امام الثاني عشر حضرت نقطه اولی بودند و
موعد فرقان در آن کور امام نانی عشر بودند و درین کور
طلعت اولی مبشر بظهور موموی بیان من يظهره الله دلی
امام حسن عسکری را بر روایتی ضعیف طفیل بوده و بعد فوت
شده اند احادیثی درین خصوص واضح و مشرح در رساله
جناب حاجی میرزا محمد اشار مروی و مذکور مراجعت بان
کتاب تماقید قناعت حاصل میشود.

و در خطاب بحاجی صدر همدانی در طهران قوله
العزیز اما مسا، له امام دو ازدهم چون در نفس احادیث
ائمه بحسب ظاهر مناقشه واقع در جائی محمد بن الحسن
علیه السلام را نفس قائم موعد شمرند و در جائی دیگر د
حدیثی دیگر وفات محمد ابن الحسن علیه السلام و تولد قائم
منتظر را در آخر الزمان بیان میفرمایند پس بجهت توفیق
بین دو حدیث چاره از برای نفس نه مگر اینکه تیقین
نمایند که امام دوازدهم قائم موعد در حیز ملکوت روحانی
موجود بود و درین ظهور جسم امشهود گشت باین تجسم

شخص ثانی گشت و ان من شیئی الا هندنا خزانه و ما نزله
الا هندر معلوم آنچه در حیز ملک ظاهر گرد داول در حیز
ملکوت بوده و حکم وجود داشته این مسأله امام دوازدهم
وقایم موعود در احادیث شیعه بسیار متزلزل است اگر
نفسی انصاف داشته باشد هیچ یک ازین روایات مختلفه
متباينه متعارضه را اعتقاد ننماید حضرت شیعیان هریک
از ائمه اطهار را در یوسفی قائم میدانستند و منتظر خروج او
بودند بعد از امام حسن عسکری ره ساء ملاحظه کردند
که پیش از شیعیان بکلی ویران خواهد شد و مایوس و
مض محل خواهند گشت خواستند یوسفیه نگهداری کنند
لهذا کایه واستعاره و مجاز و تاویل بکار برند و روایات
مختلفه به بدارند و حقیقت حال این است که شیعیان
بعد از امام حسن عسکری علیه السلام همه قسمت شدند
قصصی بامات جعفر نادان تشییع نمودند و او را تهییت
و تبریک بامات کردند و نفسی دیگر بغایبیت تشییع نمودند
و هر روز منتظر خروج بودند هزار سال است که انتظار میکشند
و هنوز کلال و ملال نیاورند سبحان الله ظهر حق با وجود
انکه بعض صريح من دون تفسیر و تاویل منصوص قرآن است
قوله تبارک و تعالی وجاه ریک والملک صفا صفا درین شببه
نمایند تزلزل بنمایند و تاویل رکیک کنند و روایاتی که در

نهایت تزلزل است تثیت تعالیٰ و نص صریح انگارند
و بآن معارضه کنند این چه ملاحت و آین چه حمایت است
و سرگردانی .

و خطاب بمحض عطای بندر جز قوله العزیز هوالله
ای مهندی بنور هدی نامه نمارسید هر چند من فرصت —
ندارم ولی جواب مختصر مینگارم بیست و چهار نفس مبارک
که اثلاه اسم اعظم اند نوزده نفس عدد حروف واحد است
که حضرت نقطه اولی روحی له الفداء و هیجده حرف حی
یاشند پنج دیگر در ملکوت اسرار الی الان مکتوم حکت
الآن افتضاء تنماید لکن من بعد ذکر خواهد شد و امسا
حدیث مروی که دوازده امام از حضرت امیرنا محمد
بن حسن است و حدیث ثانی که دوازده امام از سلا له
حضرت علی و حضرت فاطمه است و بین حدیثین تبایسن
است ولی حضرت امیر را داخل دوازده نمائیم حضرت اعلیٰ
روحی له الفداء موعود فرقان نهایت ائمه اطهارت زیرا
مقصود از امام دوازدهم که قائم موعود است حضرت اعلیٰ
روحی له الفداء است زیرا در کورفرقان حضرت اعلیٰ مهندی
موعود است و درین درویش نقطه اولی و صبح هدی و مبشر
جمال ابھی اما احادیثی که در حق امام محمد بن حسن وارد
جمعیع مثوش است مراجعه نمائید ملا حظه خواهید کرد

و در رساله حاجی میرزا محمد اشار آن احادیث مشوشه
متتنوعه با سناد صحیح مذکور است مراجعه با ان نتائیج بعضی
روایات روایت کرده اند که طفل صغیری بود ووفات نصویه
درینصورت با حضرت اعلی سلامه ناطمه زهرا دوازده نفس
یعرضه وجود قدم نهادند این تاویل است اما حقیقت حال
این است که این احادیث مشوش است و در نزد هر
منصف واضح و مشهود .

بِمِ الْقِيَامَةِ وَ جَهَنَّمُ وَ صَرَاطُ وَ جَنَّتُ
وَ مَلَكُوتُ وَ حِجَّاتُ الْأَسْدِيَّهِ وَ صُورُ

ونیز از حضرت نقطه درینان است قوله الاعلى
کل وجود خلق شده اند از برای بیم ظهور الله که ان در
عرف بیان بقیامت ذکر میشود و آن از اول ظهور شجره
حقیقت است تا غروب آن متلا در نقطه فرقان بیست و سه سال
بود .

واز حضرت بیهی الله در اینان است قوله الاعلى مقصود
از صور محمدی است که بر همه ممکنات دیده شد
و بقیامت تمام آنحضرت بود بر امر الهی و غافلین که در -
قیوز اجساد مرده بودند همه را بخلعت جدیده ایمانیه
مخلخ فرمود و بحیات تازه بدیعه زنده تعود

سیحان الله چقدر آنکم از سیل حق دو ریوند باینکه
قیامت بقیام آنحضرت قائم بود و علامات و انوار او همه
ارض را احاطه نموده بود معذلک سخریه مینمودند آنپیامست
که فیام نفس الله است یمظہر کلیه خود وابن است معنی
که درکل کتب صطور و مذکور و جمیع بشارت داده شده اند
بآن یوم آیا روایت مشهور انشیند اند که میفرمایند
(و همچنین ائمه هدای) اذا قام القائم قاتم القيامة و انوار لاطفی هل ینظر ون
الا ان یاتیهم الله فی ظلل من الغمام را که مسلمان از امورات
حد نه در قیامت میدانند بحضرت قائم و ظهور او تفسیر
نموده اند هم ای برادر معنی قیامت را ادراک نما و گوش را
از حرفهای این مردم مردود پانگرما اگر قدری بعوالسم
انقطاع قدم گذاری شهادت میدهید که یومی اعظم ازین
یوم و قیامتی اکبر ازین قیامت متصر نیست باینکه
قیامت بقیام آنحضرت قائم بود و علامات و انوار او همه
ارض را احاطه نموده بود معذلک سخریه مینمودند و معتکف
بودند بتعالیلی که علمای عصر با فکار عاطل باطل جسته اند .
وازانحضرت در لوحی است قوله الاعلى ولکن مقصود الهمی
از حشر و نشر و جنت و نار و امثال این اذکار که در الواح
الهمی مذکور است مخصوص است بحین ظهور مثلا ملاحظه
فرما که در حین ظهور لسان الله بكلمه نکلم میفرماید و ازین

کلمه مخرجه من فمه جنت و نار و حشر و نشر و صراط وكل
ما انت ساء لک و مالا ساء لک ظاهر و هويدا میگردد هر
نفس که بکلمه بلى موقن شد از صراط گذشت و به جنت
رضا غائز و همچنین محسور شد در زمره مقربین و مصطفین
و عند الله از اهل جنت و علیین و انبات مذکور و هر نفس
که از کلمة الله معرض شد در نار و از اهل نفی و سجیس
و در ظل مشرکین محشور باری جنت و نار در
حیات ظاهره اندیال و اعراض بوده و خواهد بود
و اذ ان شهد بان الصراط قد رفع بالحق و ان المیزان قد
نصب بالعدل و ان الظہورات حضرت والیروزات بعثت
والناور نقرت والسو نفع و النار اشتعلت والجنة قد
از لفت و المنادی قد نادی والسموات قد طویت والارض
انیسطت و نسمة الله هبیت و روح الله ارسلت والغوریات
استقرت و الغلمان استجعت و القصور حققت والغرف
رصدت و اهل القبور قد بعثت والا عالی سفلت والادانی
رفعت والشمر اظلمت و القمر خسف والنجم سقطت
و المیاه سبلت و القطوف دنیت و الفواكه جنت و الایات -
نزلت و اعمال العراغین قد صحت و افعال المقبليین قد ثبتت
و اللوح الحفوظ قد ظهر بالحق و لوح المسطور قد نطق بالفضل
ومقصود الابداع نم محبوب الاختراع نم معبد من فی الارض

والسما قد ظهر على هيكل الفلام اذا ينطق السن كلثين
يأن تبارك ابدع المبدعين و دير انك ملاحظه فرمائيه
بتغزيل همین يك آيه منزله از سما مشیت چگونه حساب
خلائق کشید که هر کس افرا نمود و اقبال جست حسنات او
پرسیثات زیادتی نمود و جمیع خطایای او مغفوشه و
مفهور آمد کذلک نصدق فی شأنه بانه سریع الحساب و
کذلک یبدل الله السیئات بالحسنات .

و در لوحی دیگر قل هذه الكلمات لحوریات ما
طمثهن احد فی الملک و هن باکرات فی غرف العز و قد
اظهرنا هن عن خلف الف الف حجاب لعل انت عن
جمالهن تستفیضون اقل من ان يحصل ومن نعماتهن
على افنان سده تلک الكلمات لتنحدرون .

و در لوحی دیگر قوله الا حلی هل النيامة فام بل
القيم بملکوت الایات قال ابن الجنة والنار قبل
او لی لقائی والاخری نفسك يا ایها المشرك المرتاب
. . . هل سقطت النجم قل ای اذا كان القيمة في ارض
السر فاعتبروا يا اولى الا نظار .

و قوله الا عزى اشرفت الشمسم و انشق القمر و سقطت
النجم ان انت شمرون .

و در کلمات مكونه قوله الا بهی اصل النارهی الحجاد

آیات الله والمعاد لة بما ينزل من عنده والانکار
و الا سکیار علیه .

و در لوح خطاب پیارسیان قوله الاجمل بهشت و دو نخ
را خرد و دانائی تصدیق نموده و مینماید چه که وجود
این دوازی برای اندولانم در مقام اول و رتبه اولی بهشت
رضای حق است هر نفس برضای او فائز شد او از اهالی
جنت علیا مذکور و محسوب و بعد از عرج روح فائز میشود
یا نچه که امده و خانه از ذکر ش عاجز است صراط و میزان
و همچنین جنت و نار و آنچه در کتب الهی مذکور د —
سطور است نزد اصحاب بصر و مردمان متظر اکبر مسلم و
ضهور است حین ظهور و بروز انوار خورشید معانی کل
دریک مقام واقف و حق نطق میفرماید یا نچه اراده میفرماید
هریک از مردمان که بشنیدن آن فائز شد و قبول نمود
او از اهل جنت مذکور و همچنین از صراط و میزان و انجه
در روز رستخیز ذکر نموده اند گذشته و رسیده ^{پنجم} يوم
ظهور یهم رستخیز اکبرا است امدا است که آنچنان از رحیق
و حی الهی و سلسلی عنایت ریانی بمقام مکاففه و شهود
فائز شوت و انجه ذکر نموده اند ظاهرا و باطننا مشاهده
نمایند .

و از حضرت محمد البهاء در خطابی است قوله العزیز اما

مساء له جنت که حضرت محمد بیان نموده آنحقایق روحانیه
است که بصور و قالب جسمانی بیان شده است زیرا آنوقت
استعداد ادراک معانی روحانی تداشتند حضرت مسیح
که خطاب میفرماید آن انگور را دیگر نخواهم خورد مگر رملکوت
پدر حال مقصود واضح است که حضرت مسیح مرادش این
انگور نبوده .

و در مفاوضات است قوله العزیز و اما حیات دو حیات
است حیات جسم و حیات روح اما حیات جسم عبارت از حیات
جسمانی است اما حیات روح عبارت از هستی ملکوتی است و
هستی ملکوتی استغاضه از روح الٰهی است وزنده شدن از
نفعه روح القدس از حیات ابدیه مقصد استفاده
از فیض روح القدس است مثل استغاضه گل از فصل
ونسیم و نفعه نوبهار ملاحظه کنید که این گل ادل حیات —
داشته است اما حیات جمادی لکن از قدم موسم ربيع و
فیضان ابر بهاری و حرارت آفتاب نورانی حیات نیز یافته
است و در نهایت طراوت و لطافت و معطری است حیات
اول این گل بالتبه بحیات ثانیه میان است مقصد این است
که حیات ملکوت حیات روح است و حیات ابدی است و منزه
از زمان و مکان است مثل روح انسان که مکان ندارد . . .
عالی ملکوت مقصد من است از هر چیزی که بچشم دیده میشود

و یا بحوان سائمه مثل سمع وشم وذوق و لمس احسان
گردد بهمچنین ملکوت مکان ندارد اما تعلق
با انسان دارد اما داخل شدن در ملکوت بمحیة الله است
بانقطع است بتقدیس و تنزیه است بصدق و صفا است و
استقامت ووفا است بجا نفشنی است .

واز حضرت نقطه در رساله بیان سلوک الى الله است
قوله الاعلى فان الدنيا والآخرة حالتان ان کان توجهك
با الله تعالى فانت في الجنة وان کان نظرك الى نفسك
فانت في النار وفي الدنيا .

ثیز معنی موت و حیات و بعث
وحشر و فتح صور و اسرافیل

واز حضرت بهاء الله در کتاب ایقان است قوله الاعلى و
متضاد از موت و حیات که در کتب مذکور است موت و حیات
ایمانی است و از عدم ادراک این معنی است که عامه ناس
در ظهور اعتراض نمودند و بشمن هدایت مهندی مشاهده کرد
و جمال ازلی را مقتدی نگشتهند چنانچه وقتی که سراج —
سحمتی در مشکوه احمدیه مشتعل شد بر مردم حکم بعث
وحشر و حیات و موت فرمود این بود که اعلام مخالفت مرتفع
شد و ابواب استهزاً مفتح گشت چنانچه از زبان شرکین

روح الامین خبر داده و لئن قلت انکم بیسو نون من بعد
 الموت لیقولون الذين کفروا ان هذا الاسحر میین
 و در جای دیگر میفرماید و ان تعجب فعجب قولهم اذ
 کما ترا با ائنا لغی خلق جدید و علمای تفسیر و اهل
 ظاهر چون معانی کلمات الهیه را در راک ننمودند از مقصود
 اصلی محتجب ماندند لهذا یتاءده نحو استدلال نمودند
 اذ اکه یو مر ماضی دراید معنی مستقبل **آفاده** مینو د و بعد در
 کلما که کلمه اذ انانزل نگشته تحریر ماندند مثل اینکه میفرماید
 و نفع فی الصور ذلك یهم الوعید و جاءت کل نفس صها
 سائق و شهید و در مثل این موقع یا کلمه اذ
 را من در گرفتند و یا مستدل شدند یو اینکه چون قیامت
 حق الواقع است لهذا یفعل ماضی او اشد که گویا
 گذشته است نفخه محمدیه را که باین صریحی
 میفرماید اد راک نمیگذشت و از افاضه این نفره الهی خود را
 محروم مینمایند و منتظر صور اسرافیل که یکی از عباد او است
 میشوند یا اینکه تحقق وجود اسرافیل و امثال او بیان خود
 آنحضرت شده حناته عیسی میفرماید لا بد لكم بان
 تولد و امرة اخري و در مقام دیگر میفرماید من لم یولد من
 الیه و الروح لا یقدر ان یدخل ملکوت الله المولود من
 الجسد جسد هو و المولود من الروح هوروح که ترجمه آن

که

اینست نفس زنده نشده است از ما، معرفت آلهی و روح قدسی
 عیسوی قابل ورود و دخول رملکوت ربانی نیست زیرا هر
 چهار جسد ظاهر شد و تولد یافت پسرا او است جسد و
 متولد شده از روح که نفس عیسوی باشد پسرا او است روح
 خلاصه مفہم آنکه هر عبادی که از روح و نفخه مظاهر
 قدسیه در هر ظهور متولد و زنده شدند بر آنها حکم
 حیات و بعثت و ورود در جنت سبب الهیه میشود و من
 دون ان حکم غیر آن که موت و غفلت و ورود در نار کفر و
 غصب الهی است میشود و در اینگریجیل مسطور است
 ... دفع الموتی لید فتوه الموتی و همچویں ... حضرت امیر
 ... بکاتب فرمودند که بنویس قداشعری میت عن میت
 بیتا محدوداً بعد و داریعه حد الی القبر و حد الی المحمد
 و حد الی الصراط و حد اما الی الجنة و اما الی النار
 ... چنانچه فرموده اند المومن حی فی الدارین ...
 او من کان میتا فاجینا و وجعلنا له نوراً يعشی به فی
 النار کعن مثله فی الظلمات ليس يخرج منها
 و قوله الاعلى و ازین بیانات واضحه محکمه متنفسه
 غیر متناسبه تفترض سما، را کم از علام ساعت و قیامت
 است ادراک نما این است که میفرماید اذالسته انفطرت
 مقصود سما، ادیان است که در ظهور مرتفع میشود و بظهور

بعد شکافته میگردد یعنی باطل و منسخ میشود .

واز حضرت عبدالمه‌ا درسفر نامه ارویا است فولما العزیز
در فرقان حکایتی بیان میفرماید که جسد متلاشی شده را دید
که یکلی پاشیده شده واستخوانها از هم منفصل گشته گشت
چگونه میشود که اگر این جسم متلاشی شده جان یابد نگاه
بغفته دیت استخوانها بهم پیوست شد گوشت و ہوت گرفت و
جان و توانی تمام یافت انگاه بقدرت الهیه پیش دید و
دانست کیفیت حیی العظام و هی ریم مقصه جسد متلاشی
شده مثل ایران است که اگر مدد غیری و نوه الهی یابد تائیت
و عن ملکوتی جوید احزاب متفرقه متتنوعه و نقوص مختلفه —
متضاده بقوه معنویت مجتمع گردند و بر آنجه سبب حیات و
غزت ابدیه است متحد و متفق گردند .

هوزایوم الرب قائم قاسیا بسخط و حمی غضب لجعل عجل الارض
خرابا و بید منها خطاطها فان نجوم السما لا شیرز سورها تظلم
الشمس عن طلوعها والقمر لا يلمع بضمائه و اعاقب المسكونة
على شرهها والمنافقين على انهم وابطل تعظيم المستكبرين و انشع
تجبر القساة واجعل الرجل اغز من الذهب لا بريز والاسنان
اعز من ذهب او فير لذلك ازلزل السموات وتترزع الارض من
مکانها فی سخط رب الجنود وفي يوم حمی غضبه ويكون كظی
ظرید و کفم بلا من يحصلها يلتقطون كل واحد الى شعبه و —
یهر بون کل واحد الى ارضه اشعیا، اصحاح ۱۳

نید فرمان که سازد انبیاء را سرو زاین تیام اشکار
حدیث مصطفی گفته درین باب روایت اینچنین کردند اصحا
که اجن و اتس چندانی که باشد - همه اند ر تیام جمیع باشد
که بردا رند علم از پیش خلقان - نباشد قوت برداشت شان
بتهائی علی بردارد انرا - کند اسرار نهان اشکارا

یگویند جمله علم اولین را - تماش سر علم آخرین را
خداراهم بخلاقان اونماش - درسته بخلاقان او گنایش
جهان گرد دازو پر امن و ایمان - جماد و جانوریا بـ ازوجان
کسی کو مرده باشد درجهالت - نرفته رام حق را در بیطل
نمانت درجهان ترساو کافر - کند علم و حقیقت جمله ظاهر
قیامت دوره بن مرتضی شان - بمعنیش توباب مصطفی دان
(عطار)

الف) گرگ و میخر

واز حضرت بہا^ء الله در کتاب ایقا ن است قوله
الاعلى دیگرانکه چندراز مردم مختلف العقائد و مختلف
المزاج که ازین نسیم رضوان آله و بهارستان قد من -
معنوی قیص جدا ند توحید پوشیده ند واز کا^ء من غریب
نوشیدند این است معنی حدیث مشهور که فرموده گرگ و
میش ازیک محل میخورند و میآشامند و حال نظر بعضیم
صرفت این جهال فرمائید یمثل ام سابقه هنوز منتظر ند
که کی اینحیوانات بیک خوان مجتمع بیشوند ۰۰۰ از همه
و قوعش گذشته این امر چه حسنی در عالم احداث مینماید .
واز حضرت عبد البهای در کتبه یهود سانگرانیسکو است

قوله العزیز این است مقصد ازیان حضرت اشیاع و الاهگر
گرگ و میش شیر دا هو بایکد بگرانس و الفت نیا بند زیراً هو
طعمه شیر است و گوسفند طعمه گرگ ^{دندانهای} شیر کج است
و گوشت خور زیرا دندانهای آسیاب ندارد و علف و دانه
نتواند ^{را برد} ننم نکند باید گوشت پخته پس مقصد ازیان
شارات الفت ملل و اقوامی است که مانند گرگ و میش اند
و میانشان مشکل است الفت حاصل شود و لیکن درین موعود
متعدد شوند و مجتمع گردند .

ضيق و کفر و ظلمت

و نیز از حضرت پها، الله در کتاب ایقان است قوله
الاعلى کدام ضيق و تنگی است که ازید از مرتب مذکوره
باشد که اگر نفس طلب حق و یا معرفتی بخواهد نماید
نمیتواند نزد کدام روز و از که جویا شود از غایبت اینکه را، پها
مختلف و سبیلهای متعدد شده و این تنگی و ضيق از شرایط
هر ظهور است که تا واقع شود ظهور شخص حقیقت شود
زیرا که صیغ ظهور هدایت بعد از لیل ضلال طالع
میشود این است که در روآیات و احادیث جمیع این مضماین
است که کفر عالم را فرمیگیر و ظلت احاطه مینماید و امثال
اینها چنانچه مذکور شد .

دخان آسمان

و نیز از حضرت بهاء اللہ در کتاب ایقان است قوله
الاعلی و همچنین میفرماید يوم تائی السما' بدخان مبین -
یغشی الناس هذا عذاب الیم . . . اختلافات و نسخ
و هدم رسومات عادیه و انعدام اعلام محدوده را بدخان در
آیه مذکوره تعییر فرموده و کدام دخان است اعظم ازین
دخان که فرو گرفته همه ناس را و عذایی است برای اینها
که هرجده میخواهند رفع آن تعاون فاژریستند و بنا بر تفسیر
در هر حین بعذایی جدید معتبر است .

انشقاق سما' بضم ام

و نیز از حضرت بهاء اللہ در کتاب ایقان است قوله
الاعلی میفرماید یعنی تشقق السما' بالغمام . . . مقصود از
ایران اموری است که مخالف نفس و هوای ناس است . . .
مثل از قبیل تغییر احکام و تبله یک شرایع و ارتفاع فواعده
و رسم عادیه و تقدم مومنین از عوام بر معرضین از علماء و
همچنین ظهور آنجمال ازلی بر حدودات بشریه از اکل و شرب
و فقر و غنا و عزت و ذلت و نوم و یقظه و امثال آن از آن
چیزهایی که مردم را بشیوه میاندازد و منع مینماید همانیں

حججات بغضام تعبیر شده و این است آن خمامیکه سعوات
علم و عرفان کل من فی الارض بان میشکافد و شق میگردد
و همچنانکه غام ابصار نا من را منع مینماید از مشاهده شمس من
ظاهری همین قسم هم این شئونات مذکوره مردم را منع مینماید
از ادراک آتشیس ^{الله} حقیقی چنانچه میفرماید هل ینظرؤن
الا ان یاتیهم فی ظلل من الفلام .

واز حضرت عبد الله بهاء در خطابه در پاریس است قوله
العيین ابریعشق جسم بشری همین طورکه این ابر مانع
از مشاهده آفتاب است همینطور بر پشت حضرت حضرت مانع بود
که پی بحقیقت مسیحی برند .

سلطنت معنوی

و نیز از حضرت بهاء الله در کتاب ایقان است قوله —
الاعلی و دیگرانکه مقصود از سلطنت احاطه و قدرت آن حضرت
است بر همه ممکنات خواه در عالم ظاهر باستیلاً ظاهری ظاهر
شود یا نشود و این بسته باراده و مشیت خود اتحضرت
است سلطنتی است که درا یام ظهور هریک از شموس حقیقت
بنفسه لنفسه ظاهر میشود و آن احاطه باطنیه است که بآن
احاطه مینماید کل من فی السعوات والارض را و بعد با متعدد
گون و زمان و خلق در عالم ظاهر بظهور میاید چنانچه سلطنت

حضرت رسول حال در میان نام ظاهر و هوی است و در
اول امر انحضرت آن بود که شنید پد . . . ولیکن
انسلطنت که مقصود است لم یزد ولا یزال طائف حول ایشان
است .

یعنی الله کلام من

معنی

و از حضرت عبدالبیهای در خطایی است قول عالحکیم
ای احیای الہی یعنی یعنی الله کلام من معنی این نیست
که متادر با ذهان است مقصد این است که ان کفر بی
پایان ظاهر و عیان میگردد کل ازان ثروت طافعه بهره
مند و متضیئ میشوند نه اینکه هیچ یک از احباب محتاج
نه یگری نه البته اطفال شیر خوار فقیر ثدی ویستان اند
و کو دکان محتاج مریان و جوانان مستفیض از هوشمندان
و هوشمندان مستحق ارشاد و هدایت مقریان .

نیامت

خمسين ألف سنة

و نیز از حضرت عبدالبیهای در خطایی است قوله
الجلیل و اما ازایه فرقان فی یعنی کان مقداره خمسین الف
سنه مقصد آن است که امور عظیمه و وقایع کلیه و حوارث

بی نهایه که ظهور و اجرایش منوط بعده خمسین الف سنه
است در آن یوم واحد مجری گردید این است که در مقام دیگر
در لمح بصر میفرماید و مقصود ازین آیه یوم ظهور جمال ایمه
است که بقدار خمسین الف سنه است نه خمسین الف
سنه چنانکه گفته میشود یک ساعت فراق مقدار هزار سال
است .

فصل چهارم

در بعضی بشارات ادیان راجع
باین امر وغیره که مصطلحه ر
آنار میباشد

----- * -----

کیفیت بشارات در ادیان سابق
نسبت باین امر

از حضرت عبدالبهادر مفاوضات است قوله العزیز جمیع
ملل منتظر دو ظهور هست که این دو ظهور باید با هم
باشد و کل موعد بآن اند یهود در تورات موعد بر برب الجنو
و مسیح هستند و در انجلیل موعد بر جروع مسیح واپسیا -
هستند و در شریعت محمدی موعد بعثتی و مسیح هستند
و همچنین زرتشیان وغیره اگر تفصیل دهیم بطول انجامت
مقصد این است که کل موعد بد و ظهورند که بی در پی
وافع شود و اخبار موعدند که درین دو ظهور جهان جهان
دیگر شود و عالم وجود تجدید گردند و امکان خلعت جدید
پوشند و عدل و حقائب جهان را الحاطه کند و عداوت و یغضا
رائل شود و آنچه سبب جدائی میانه قبائل و طوائف و ملل

است ا زمیان رو و و ا نچه که سبب اتحاد و اتفاق و گانگی
 است بیان اید غافلان بیندار شوت کورها بینا گردند کرها
 شتو شوند گهکها گوا گردند مریضها شفا یابند مرده ها
 زنده شوند جنگ مبدل به صلح شود عداوت مشتب بمحبت
 گرد داسیاب نزاع و جدال بکلی از میان برخیزد و ازیرای
 پسر سعادت حقيقی حاصل نمود ملک آئینه ملکوت شود ناموت
 سریر لاهوت گرد کل ملل ملت واحده شود و کل مذاهب
 مذہب واحد گردند جمیع پسر یک خاندان شود و یک
 دودمان گردند و جمیع قطعات عالم حکم یک قطعه یابد و
 او هامات جنسیه و وطنیه و شخصیه و لسانیه و سیاسیه
 جمیع محو و فانی شود کل درظل رب الجنوبيه بحیات ابدیه
 فائز گردند .

در کتب مشتمل متن

بنی اسرائیل

از حضرت پیهاء اللهم در لوحی است قوله الاعلى بنام---
 دانای توانا امروز روزی است که کرسی رب ما بین شعب
 ندا میکند جمیع ساکین ارض را و امر مینماید یقسیع و
 تقدیس پروردگار امروز روزی است که ملائکه های آسمان
 با کواب بیان و اباريق عرفان در کل احیان نازل میشوند

و بینفحات مقد سه طیبه معطر شده راجع میگردند بگو آله
 موعود میفرماید ای ملا' یهود شما از من بود بد و بعن راجع
 چه شده که حال مرانیشناست یا انکه به جمیع علا متها ظاهر
 شده ام دشمنان را دوست گرفته اید و دوست حقیق را از -
 دست داده ایت امروز آسمان جدید ظاهر شد و مارونی جدید
 گشته اگر بگردیده های پاکیزه نظر نمائید او را شلیم جدید را -
 ملاحظه میکنید و اگر بگوش های شنوای توجه نمایید نه، الله
 را میشنوید جمیع اشیاء الیم نماراند امین نماید و برب دعوت
 میکند و شما چنان از خمر غرور مسیید که در آنی ملت فت آن
 شده اید گوش از برای شنیدن ندارای من است و جسم از
 برای مشاهده جمال میشنوید و از دونم بپرهیزیت قبة الله
 بید عنایت الهی مرتفع شده و امر الله ظاهر گشته گذشت
 زمان آنچه از قبل بود میقات جدید بیان آمده کل شیئی
 باراده الله نازه گشت لکن بصر تازه ادراک مینماید
 و هوش تازه باین مقام بی برد بد ایت و تهایت اشاره بیک
 کلمه مبارکه بود و آن ظاهر شد و آمد و اوست روح کتب
 و صحف الهی که لم یزل و لا یزال بوده و خواهد بود و
 او است مفتاح کنز اعظم ربانی و سر مکون الهی که همینه
 خلف سرادق حصن مخزون بوده او است آن الف و بائیں
 که یو حنا از آن خبر نداده ام هر الاول و الاخر و الظاهر

و الباطن مدینة الله بکمال زینت ظاهر و مشهود
و این مدینه است که الله کل در آن ظاهر شده درین کلمه
یوحنا تفکر کرد که خبر داده از مدینه مقدسه الى ان قال ولم
ارفیها هیکلاں الرب الا الله ضابط الكل هو هیکلا امدینه
لا تحتاج للشمس ولا للقمر لینیر افیها لان بهاء الله اضا
فیها الى آخر قوله

و در اوح خطاب بشیع تجفی اصفهانی است قوله الا عز
یوئیل میفرماید لان یحیی الرب عظیم و مخوف جدا من یطیق
..... ندای ارمیا رابیع حقیقی بشنوی فرماید اه لان
ذلك الیوم عظیم و ليس مثله نفعه حضرت ناؤد
را بشنو که میفرماید من یقودنی الى المدینة الحصنة مذینه
محصنة مدینه عکا است اقر' مانطق به اشعیا فی
قوله کابه علی جبل عال اصعدی یامیشره صهیون ارفعی صوتک
بقوه یا مبشره اورشلیم ارفعی لاتخانی قولی لمدن یهودا
هوز آلهک هوزا السید الرب بقوه یاتی و ذراعه تحکم له
..... طموص میفرماید ان الرب یز مجرم من صهیون
و یاتی صوتھ من اورشلیم فتوح مراعی الرعاہ ویس را من
الکرمل و کرمل در کتاب الهی بکرم الله و کرم الله نامیده
شده کرم تپه را میگویند و این مقامی است که درین ایام از
فضل دارای ظهور خیا' مجد بر آن مرتفع گشته

و همچنین میفرماید یاتی الہنا ولا یصمت یا شیخ در این بیان
 مقصود عالمیان که بعاموس فرموده تفکر نما قوله فاستعنت
 للنّاءَ آللّهُكَ يَا اسْرَائِيلَ فَانْهُ هُوَ الَّذِي صَنَعَ الْجَبَلَ
 و خلق الریح و اخیرالانسان ما هو فکره الذي يجعل الفجر
 ظلا ما و یعنی على شارف الارض یهوه الله الجنود اسم
 میفرماید فجررا تاریک مینماید مقصود انکه اگر در حین ظهر مکلم
 طور نفس خود را صبح صادق داند بقوت وقدرت الہی
 تاریک مینوته صبح کاذب است و خود را صادق میداند
 ویل له و ویل لمن اتبعه من دون بیتة من الله رب العالمین
 اشعیا میفرماید یسمو الرب وحده فی ذلك الیم
 ادخل الى الصخرة و اختبئ فی التراب امام هیئت
 الرب و من بها عظمته تفرح البریه والارض الیابسه
 ییتهج القفو یزهرا کا لنرجس یزهرا زهارا و ییتهج
 ایتهاجا و یدفع اليه مجد لینان بها کرمل و شارون
 هم یرون مجد الرب بها الہنا قولوا لوالخا^۱ نسی
 القلوب تشددوا ولا تاخدا فوا هسو ذا آللّهُمَّ
 و در مفاوضات از حضرت عبد البهای است قوله العزیز
 یشاراتی را که خدا در دو سه هزار سال پیش از لسان
 انبیاء داده بود ظاهر شد و خداوند بوعده وفا نمود
 زیرا ببعضی از انبیاء وحی فرموده و یشارات بارض مقدس من

داده که رب الجنود در تو ظاهر خواهد شد .

و قوله العزیز در اصحاح ۱۲ آیه ۱۶ از کتاب رانیا میفرماییم که بلطفه ملکی مرد ملیک شده بکنان که بالای آیهای شهر میباشد گفت که انجام این عجایبات تا بچند میکشد و آنقدر ملیک شده بکنان را که بالای آیهای شهر میباشد شنیدم در حالتی که دست راست و دست چپ خود را پسوند آسان بلند کرده بحق ابدی سوگند یاد نموده که برای یک زمان و دوزمان و نصف زمان خواهد بود و چون پراکندگی قوت قوم مقدمن مانجام رسید انگام همه این امور باتمام خواهد رسید هر روز اب عبارت از یک سال است و هر سال عبارت از دوازده ماه است پس سه سال و نیم چهل و دو ماه عبیش و چهل دو ماه هزار و دویست و شصت روز است و هر روزی در کتاب مقدمن عبارت از یک سال است و بعد در آیه یازدهم میفرماید و از هنگام موقوف شدن قربانی داشت و نص نمودن ر جایست و براتی هزار و دویست و نود روز خواهد بود خوشابحال انکه انتظار کشد و بهزار و سیصد و سی و پنج روز برسد بدایت این تاریخ فرمی از یهم اعلان نیوت حضرت محمد است بر علوم اقلیم حجاز و آن سه سال بعد از بعثت بود زیرا در بیان نیوت حضرت مستور بود و کسی جز خدیجه و این نوبل اطلاع نداشت بعد از سه سال اعلان

گردید و جمال مبارک در سنه ۱۲۹۰ از اعلان نیوت حضرت
محمد اعلان ظهور فرمودند.

و قوله العزیز در آیه ۱۳ فصل ۸ از کتاب دانیال
میفرماید و مقد من متکلم راشنیم و هم مقد من دیگر اکه از آن
متکلم میپرسید که روای فربانی دائی و عصیان خراب گشته
تا یکی میرسد و مقام مقد من و لشگر پایعالی تسلیم کرده
خواهد شد و بمن گفت که تا بد و هزار و سیصد شبانه روز —
انگاه مقام مقد من مصفی خواهد گردید تا انکه میفرماید
این روز با نسبت بزمان آخر دارد یعنی این فلاکت و این
خرابیت و این حقارت تاکی میکند یعنی صح ظهور کی
است پس گفت تا دو هزار و سیصد شبانه روز انگاه مقام —
مقد من مصفی خواهد شد خلاصه مقصود اینجا است که
دو هزار و سیصد سال تعیین میکند و بنص تورات هر روزی
یک سال است هر از تاریخ صدور فرمان ارتخششنا
بتجددت بنای بیت المسجد من تایم ولادت حضرت
صیح ۴۵۶ سال است و از یوم ولادت حضرت صیح تا
یوم ظهور حضرت اعلی ۱۸۴۴ سنه است و چون ۴۵۶ سال
راضم برین کنی دو هزار و سیصد سال میشود یعنی تعبیر
روای فربانی دانیال در سنه ۱۸۴۴ میلادی واقع و ان سنه
ظهور حضرت اعلی بود ... و حضرت صیح در اصلاح